

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و پنجم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش ششم

بر قرین خویش مَفْزَا در صفت
کَانَ فِرَاقِ اَرْدِ یَقِینِ در عاقبت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴)

ای انسان، در صفت گفت‌وگو و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجال سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا زندگی یا خرد کل از طریق تو سخن بگوید. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند قطع خواهد شد.

نکته: ما باید هر روز این بیت را بخوانیم و از خودمان سؤال کنیم، آیا من تندتند فکر می‌کنم؟ آیا در برابر چالش‌های زندگی، منقبض شده و در فکرهایم گم می‌شوم؟

تنِ باسَرِ نداند سرِّ کُن را
تنِ بی‌سر شناسد کاف و نون را

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

کاف و نون: کُن، اشاره به آیه ۸۲، سوره یس (۳۶)
«تنِ با سر» یا من‌ذهنی سرِّ خودش را در کنار سرِّ خدا قرار داده و تنها به قضاوت و تدبیر خود اهمیت می‌دهد نه تدبیر عقل کل، بنابراین سرِّ قضاوت خدا و قانون «کُن فکان» او را که می‌گوید «بشو و می‌شود» نمی‌شناسد. اما «تنِ بی سر» که با فضاگشایی سر من‌ذهنی را انداخته، به کاف و نون که همان قانون «کُن فکان» است آگاه شده و می‌داند همه چیز دست خداست و خودش چیزی نمی‌داند، پس مدام در حال تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و بدون قیدوشرط است.

(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲) «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»
«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.»

یکی لحظه بنه سر ای برادر
چه باشد از برای آزمون را؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱

[مولانا به انسان دارای من ذهنی می گوید] ای برادر، لحظه‌ای این سر من ذهنی را با تسلیم کنار بگذار و از آن استفاده نکن. چه می شود برای امتحان هم که شده ذهن را خاموش کنی و مثل همیشه روی عقل من ذهنی بلند نشوی؟ چه می شود پندار کمال را رها کنی و عقل فضای گشوده شده را به کار ببری؟

خاصه تقلید چنین بی حاصلان
 خشم ابراهیم با بر آفلان
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۶۴

خشم ابراهیم با بر آفلان: خشم ابراهیم بر چیزهای آفل و گذرا باد.

[لعنت بسیار باد بر تقلید کورکورانه،] به خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی حاصل که مرکزشان از چیزهای آفل است و با هر باد همانیدگی به این سو و آن سو می‌روند و تقلید می‌کنند. [بر این گروه خشم بگیر،] مانند خشم ابراهیم بر چیزهای آفل که همه را «لا» کرد و حاضر نشد آن‌ها را در مرکزش بگذارد.

نکته: ابیات مولانا و درس‌های گنج حضور می‌تواند ما را تبدیل کرده و زندگی ما را درست کند. پس ما باید این ابیات را بخوانیم تا خودمان را تغییر دهیم، روی خودمان متمرکز شویم و با دیگران و نوع زندگی آن‌ها کاری نداشته باشیم.

خاصه تقلید چنین بی حاصلان
کأبرو را ریختند از بهر نان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱-۵۶۴

[لعنت بسیار باد بر تقلید کورکورانه،] به خصوص تقلید از من‌های ذهنی بی حاصل که هم درون و هم بیرونشان خراب است و آبروی زندگی و خداوند را به خاطر چیز آفلی که ذهنشان نشان می‌دهد و آن را در مرکزشان گذاشته‌اند، ریخته‌اند. به عبارتی من‌های ذهنی، پندار کمال و ناموس خود را به آبروی اصلی که زنده شدن به خداوند است ترجیح می‌دهند.

دل نگه دارید ای بی حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحبِ دلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

ای من‌های ذهنی خالی از عشق و حس وحدت با زندگی که با جدی گرفتن آن چه ذهن نشان می‌دهد حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا مرکز خود را عدم نگه دارید و مواظب دل و مرکز خود باشید که با اجسام همانیده نشود.

جهد بی توفیق خود کس را مباد
در جهان، واللہ اعلم بالسداد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

سداد: راستی و درستی

الهی که در این جهان کسی گرفتار تلاش بیهوده، کار بدون مزد و کوشش بدون موفقیت نشود. خداوند به راستی و درستی داناتر است و ما با من ذهنی آگاه نیستیم. [هر فکر و عملی که براساس عقل من ذهنی و مرکز همانیده انجام شود، جهد بی توفیق است و نتیجه نمی دهد.]

جهد فرعونى، چو بى توفيق بود
هرچه او مى دوخت، آن تفتيق بود

-مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بيت ۸۴۰

از آن جا که جهد فرعونى يعنى تلاش با عقل من ذهنى، امرى بى توفيق و بى حاصل است و هر کارى کند ايجاد درد خواهد کرد، پس هرچه را انسان همانیده با سبب سازى ذهنش بدوزد، درنهایت توسط «قضا و کُنْ فَاکان» شکافته و تباه مى شود و از بين مى رود.

گر نخواهی نُکس، پیش این طیب
بر زمین زن زر و سر را ای لیب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۷

نُکس: عود کردن بیماری
لیب: خردمند، عاقل

ای انسان خردمند، اگر نمی‌خواهی دوباره دچار بیماری من‌ذهنی شوی، هرچیزی را که با آن همانیده هستی
شناسایی کن، سر و عقل من‌ذهنی‌ات را رها کن، و آن‌ها را در برابر طیب زندگی بر زمین بزن.

نکته ۱: حتی یک همانیدگی نیز نباید در مرکز ما باقی بماند. ما باید به این درک برسیم که همانیدگی‌ها مانند
خس بی‌ارزش هستند و نباید دل ما شوند.

نکته ۲: ما باید توجه کنیم قرین شدن با انسان‌هایی که من‌ذهنی و درد دارند، یا حتی کتاب‌ها و برنامه‌های
تلویزیونی می‌توانند بیماری من‌ذهنی را برگردانند، و دوباره توجه ما را به چیزهای بیرونی جلب کرده، در مرکز ما
قرار بگیرند.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

ریب المنون: حوادث ناگوار روزگار

کسی که با عقل من ذهنی فکر و عمل کند، گاه در این جهان پیروز و گاه سرنگون و بدبخت می شود و هیچ وقت از حوادث ناگواری که زندگی با «قضا و کن فکان» به وجود می آورد تا او را به خودش زنده کند، در امان نیست. ولی اگر همان شخص فضاگشایی کرده و برحسب خرد فضای گشوده شده یعنی عقل کل فکر و عمل کند، از «ریب المنون» یعنی حوادث ناگوار در امان خواهد بود.

نکته: این مهم است که بدانیم خداوند به ما اجازه نمی دهد عقل جزوی را نگه داشته و نگذاریم عقل کلی زندگی مان را اداره کند. پس باید هرچه زودتر تسلیم شده، با خرد فضای گشوده شده فکر و عمل کنیم.

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند
بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر [آن قدر هشیار باشم که جسمها را به مرکزم نیاورده، بر حسب جسمها نبینم و] چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم به وسیله عقل و سبب‌سازی من ذهنی به گردش درنیاید، آن خدایی که تمام کائنات را اداره می‌کند مرا نیز اداره می‌کند. [به عبارتی من با فضاگشایی اجازه می‌دهم که خداوند از طریق من فکر و عمل کرده و برکاتش را در جهان پخش نماید.]

پس سلیمان اندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

[تاج شاهی حضرت سلیمان به دلیل کج وزیدن باد، کج می‌شد. سلیمان تاج را با دستش درست می‌کرد، اما دوباره کج می‌شد. او هرچه سعی می‌کرد نمی‌توانست آن را درست کند؛ این تمثیل است. در واقع حضرت سلیمان پی‌برد که نیروی زندگی مطابق خرد الهی به او نمی‌وزد و او نمی‌تواند اداره امورش را به‌دست گیرد. پس متوجه شد که با یک چیز همانیده است.] بنابراین همان لحظه با فضاگشایی مرکزش را درست کرد و دلش را نسبت به میل و شهوت آن همانیدگی سرد کرد.

نکته: اگر ما متوجه شدیم باد زندگی بر ما کج می‌وزد و تاج شاهی مان کج شده است، یعنی بر امور زندگی مان تسلط نداریم، گرفتار مسائل و «ریب‌المنون» می‌شویم، بی‌اختیار فکر می‌کنیم، کارافزایی کرده و درد ایجاد می‌کنیم، باید بدانیم که در مرکزمان شهوت و میل به زیاد کردن همانیدگی‌ها وجود دارد و ذهن بر ما مسلط شده است. بنابراین ما نیز باید مانند حضرت سلیمان دلمان را نسبت به همانیدگی‌ها سرد کنیم.

ز آن جِرایِ روحِ چون نُقصانِ شود
جانِش از نُقصانِ آن لِرزانِ شود

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

نُقصان: کمی، کاستی، زیان

[انسان فضاگشایی که آب زندگی را از فضای گشوده شده دریافت می کند و کارها بر وفق مرادش است،]
چنانچه فضا بسته شود و سهمیه زندگی اش که به صورت عشق، خلاقیت و عقل از فضای گشوده شده می آید کم
گردد، جان هشیاری اش شروع به لرزیدن می کند.

پس بداند که خطایی رفته است
که سمن زارِ رضا آشفته است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۳

سمن زار: باغِ یاسمن و جای انبوه از درختِ یاسمن، آن جا که سمن روید

پس بدین ترتیب انسان متوجه می شود که حتماً خطایی از او سرزده است، یعنی یک چیز ذهنی را به مرکزش آورده و برحسب عقل من ذهنی فکر و عمل کرده، که موجب آشفته‌گی بوستانِ رضا شده است.

نکته: ما نباید از اتفاقات گله و شکایت کنیم و بگوییم خداوند در به وجود آوردن این‌ها اشتباه کرده و برخلاف پیش‌بینی و سبب‌سازی ذهن ما عمل کرده است، بلکه باید بدانیم این ما هستیم که اشتباه کرده و یک چیز ذهنی را به مرکزمان آورده‌ایم. بنابراین باید برگردیم و اشتباه خود را اصلاح کنیم.

کثر روی، جَفَّ الْقَلَمَ کثر آیدت
راستی آری، سعادت زایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

اگر فضا را ببندی و با هشیاری جسمی، دیدن برحسب چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، فکر و عمل کنی، در این صورت قلم خداوند برای تو کج می‌نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد. اما اگر فضا را باز کنی، با مرکز عدم و خرد فضای گشوده‌شده پیش بروی، در این حالت سعادت و خوشبختی به تو رو آورده و غرق شادی بی‌سبب و طرب الهی خواهی شد.

نکته: مهم است که بدانیم این لحظه مرکزمان از جنس جسم و درد است یا از جنس عدم و فضای گشوده‌شده. چراکه ما انعکاس مرکز خود را از هر جنسی که باشد در بیرون به صورت درد یا سعادت تجربه می‌کنیم.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»
«خشک شد قلم به آن چه سزاوار بودی.»

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»
«خشک شد قلم به آن چه بودنی است.»

[خداوند وضعیت درون و بیرون ما را به نسبت فضاگشایی و هشیاری حضورمان، به آن چیزی که شایسته هستیم، می نویسد.]

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

انسان در مقابل خداوندی که همچون شیرِ نرِ خون خواره از طریق «قضا و کُنْ فَکَانَ» قوانین خود را اجرا می‌کند و همانیدگی‌ها را شکار می‌کند، تا با عدم کردنِ مرکزش او را به بی‌نهایت و ابدیت خودش زنده کند، چه چاره‌ای جز فضاگشایی و رضایت درونی دارد؟

نکته: «رضا» یعنی با وجود این که ذهن از اتفاق و وضعیت این لحظه خوشش نمی‌آید، ما فضا را باز کرده، پیغام آن را بگیریم و مطمئن باشیم که این بهترین اتفاق برای ماست.

چند چندت گیرم و تو بی خبر
در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله

[زندگی خطاب به انسان می‌گوید] چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌ها به تو درد بدهم، برایت مسئله ایجاد کنم و تو همچنان در خواب ذهن بی‌خبر باشی و دلیل دردهایت را نفهمی؟ دیگر چقدر باید درد بکشی تا بفهمی که نباید با من ذهنی زندگی کنی، نباید اتفاق این لحظه را جدی بگیری و همانیدگی‌ها را در مرکزت قرار دهی؟ ای غافل، تمام وجودت به زنجیر مسائل و دردهای ناشی از همانیدگی‌ها بسته شده، اما تو متوجه نمی‌شوی.

زنگ تُو بر تُوَت ای دیگ سیاه
کرد سیمای درونت را تباه

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

ای انسان، تو همچون دیگ سیاهی هستی که همانیدگی‌ها و دردها مثل لایه‌های زنگ بر آینه دلت نشست و سیمای درونت را تباه کرده‌است.

بر دلت زنگار بر زنگارها
جمع شد، تا کور شد زاسرارها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۱

دل و جان را زنگار درد و همانیدگی پوشانده است، این لایه‌های مختلف همانیدگی و درد آن قدر روی هم انباشته شده که دیگر به مرکز عدم دسترسی نداری، هیچ سری از غیب و فضای یکتایی به گوش و جان هشیاری ات نمی‌رسد و پیغام زندگی را نمی‌شنوی.

باد بر تخت سلیمان رفت کژ
پس سلیمان گفت: بادا، کژ مغز
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۷

باد بر تخت سلیمان کج وزید. سلیمان به او گفت: ای باد، کج حرکت مکن.

نکته: این همه درد و گرفتاری در زندگی ما، نشانه کج وزیدن باد زندگی بر ماست.

باد هم گفت: ای سلیمان کز مرو
ور روی کز، از کژم خشمین مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۸

باد نیز به او گفت: «ای سلیمان، تو کج حرکت مکن. و اگر کج روی کنی و براساس فضا بندی و همانیدگی ها پیش روی و با زندگی موازی نباشی، پس نباید از کج وزیدن من خشمگین شوی.»

ندا رسید به جان‌ها که چند می‌پایید؟
به سوی خانه اصلی خویش باز آید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

پاییدن: درنگ کردن، پایدار ماندن

هر لحظه از طرف خداوند به جان انسان‌ها پیغام می‌رسد که چقدر می‌خواهید در ذهن بمانید و به وسیله من ذهنی و همانیدگی‌ها ببینید؟ به سوی خانه اصلی خود که فضای یکتایی این لحظه است بیایید.

نکته: ندای ایزدی از جنس حرف و سخن نیست که با گوش و چشم حسی بشنویم و ببینیم؛ برای شنیدن ندای خدا باید از جنس عدم و سکوت شویم.

چو قاف قربت ما زاد و بود اصل شماست
 به کوه قاف پیرید خوش، چو عنقا بید
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

قربت: نزدیکی

زاد و بود: کنایه از هست و نیست و تمام سرمایه و اسباب
 کوه قاف: نام کوهی در افسانه‌ها که می‌پنداشتند سیمرغ بر فراز آن آشیانه دارد.
 عنقا: سیمرغ

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان، قاف قربت ما نقطه‌ای است که هشیاری با فضاگشایی، از همانیدگی‌ها و دردها آزاد شده و در این لحظه ابدی ساکن گشته‌است. مرکز از همانیدگی‌ها خالی شده و دیگر هیچ چیز نمی‌تواند هشیاری را به خود جذب کند. در این حال ای انسان‌ها، شما به عنقا که نماد خداوند است تبدیل شده‌اید، بنابراین با خوش حالی به کوه قاف و فضای یکتایی پرواز کنید.

نکته: پذیرش اتفاق این لحظه نقطه آغاز حرکت به سوی کوه قاف، یکی شدن با خدا و به عنقا تبدیل شدن است. در این حالت ما یک ریشه بی‌نهایت داریم و مانند کوه از هیچ رویدادی تکان نمی‌خوریم.

ز آب و گل چو چنین کُنده‌ای ست بر پاتان
به جهد کُنده ز پا پاره پاره بگشایید

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۵

کُنده: هیزم، قسمت پایین درخت، قطعه چوبی که برای شکنجه به پای زندانیان می‌بستند.

وقتی از آب هشیاری جسمی و گل همانیدگی‌ها چنین کُنده سنگین من‌ذهنی بر پای هشیاری‌تان بسته شده‌است که شما را در زندان ذهن نگه می‌دارد و باعث می‌شود بیشتر در همانیدگی‌ها و دردها فرو روید، باید با کوشش آگاهانه و با تمرکز روی خود، تکه‌تکه هم‌هویت‌شدگی‌ها را شناسایی کرده و از پای هشیاری‌تان باز کنید.

نکته: کار شناسایی همانیدگی‌ها به تدریج صورت می‌گیرد. هر لحظه خداوند با قانون قضا اتفاقی را برای شناسایی بخشی از کُندهٔ من ذهنی به وجود می‌آورد و ما با پذیرش بی‌قید و شرط شناسایی می‌کنیم با چه چیزهایی هم‌هویت شده‌ایم و آن‌ها را از پای هشیاری مان باز می‌کنیم و تا آخرین مرحله متعهدانه ادامه می‌دهیم تا هیچ همانیدگی‌ای نماند.

با تشکر:
کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: لیلا



آقای علی از تهران



بنام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا آقای شهبازی و همه دوستان

ابیات برنامه ۹۵۰ گنج حضور - (۴)

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

ما سرنگونی های زیادی داریم، در روابط با خانواده و دوستان و همکاران و دیگر انسانها، ما در کار و حرفه و سلامتی و هر چیز تا وقتی با عقل تقلیدی و کاذب عمل کنیم سرنگون می شویم، حال اگر این را متوجه شویم و تسلیم شویم با عقل خرد کل کائنات که اصل خود ما است یکی می شویم و در مسیر زندگی این جهانی با صبر و شکر و عدم واکنش هیجانی و عجولانه، خرد و فکر ناب را دریافت میکنیم.

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار
عاشقان، اشکسته با صد اختیار

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

خوشا بحال انسانی که قبل از اینکه صدمات فراوان به خود و دیگران بزند تسلیم شود و بزرگانی مثل مولانا را برای آشنایی با زندگی انتخاب کند و با اختیار خود تسلیم شود، البته خود من با اختیار مولانا را انتخاب نکردم و بعد از صدمات فراوان مجبور به تسلیم شدم و باز هم بابت اینکه الان تسلیم هستم شکر میکنم، چون شاید الان تلف شده بودم و فرصت آشنایی با بزرگانی که به زندگی وصل هستند را از دست داده بودم و طمع شادی بی سبب و آرامش را نمی‌چشیدم.

شاهد تو، سدّ روی شاهد است
 مرشد تو، سدّ گفت مرشد است

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۵

اگر من ذهنی که قلبی و تقلیدی و کهنه است ما را هدایت و راهنمایی کند مدام نظر بدهد و فلسفه بافی کند و حدس و گمان بزند و تعبیر و تفسیر کند و از سکوت و سکون و پرهیز و صبر دور بمانیم، هدایت و راهنمایی خرد کل را متوجه نمی‌شویم و در بی‌راهه‌های من‌ذهنی تلف می‌شویم، پس قبل از هر فکر و حرف و عمل صبر کنیم و در مرحله اول ناظر جسم و فکر و احوالات باشیم و خود را جدا و شاهد بدانیم تا واکنش سریع و هیجانی نداشته باشیم و هدایت زندگی ما بدست زندگی باشد.

بر زبان، نام حق و، در جان او
گندها از فکر بی ایمان او

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۹

کسی که هنوز تسلیم نشده و من‌ذهنی و عقل تقلیدی و مقایسه‌گر را تسلیم نکرده، حتی اگر دانش معنوی داشته باشد و عبادات مذهبی داشته باشد باز هم فضا را می‌بندد، در حقیقت باز کردن فضا و وصل به خدا اول از درونی خالی و پاک شروع می‌شود. بعد به بیرون هم سرازیر می‌شود و این یعنی ایمان. اما اگر فقط حرف بزنیم و عمل پرهیز و صبر و درد هشیارانه نداشته باشیم یعنی توکل صددرصد و ایمان نداریم و هنوز شهادت کنار گذاشتن مرکز دردمند را نداریم.

قسمت خود، خود بریدی تو ز جهل
قسمت خود را فزاید مردِ اهل

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۲۴

انسانی که متوجه اشتباه رفتن و متوجه عقل تقلیدی و تحمیلی و مقایسه‌گر نشده زندگی را با مقایسه و حسادت و تنفر و کم بینی و حس حقارت و حس نقص و شهوت رانی و حرص زدن و انواع اعتیاد و کنترل‌گری و انواع حس مالکیت و چسبیدن به چیزها و دیگران به درد تبدیل می‌کند. اما انسانی که متوجه این عقل و مرکز خراب شده با تسلیم و صبر و درد هشیارانه به زندگی اجازه می‌دهد مرکزش پاک شود و زندگی‌اش از درون و بیرون به سکوت و سکون و آرامش و کافی بودن و شکر و رضایت و شادی بی‌سبب تبدیل شود.

با سپاس از همه
علی از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید